

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و علیک منا سلام الله ابدأ ما
بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعل الله آخر العهد منا لزیارتکم. السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم فنوز
فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَوْءَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَائِعَتِ وَ تَابَعَتِ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعاً.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ
الْحُسَيْنِ ع.

امروز تشیع یکی از عزیزانی است که روحانی هم بودند و مِن مَن بذل مجهته فی سبیل
ائمه علیهم السلام بودند. شایسته هست که... شاید هم وظیفه باشد که در تشیع این
بزرگوار شرکت کنیم. 5/9 می‌گفتند تشیع هستند از مسجد امام، قرار شد وقتی به
مسجد نو می‌رسند خبر بدهند که در تشیع شرکت کنیم.

بحث در تقاریب مستفاده از کلام محقق خراسانی در کفایه بود برای استدلال به حدیث
شریف رفع برای اثبات برائت شرعیه در شبهات حکمیه. گفتیم که سه برداشت از کلام از
بزرگوار شده یا می‌شود بشود؛ برداشت اول که دیروز بیان شد این بود که این عبارت
ایشان که فرموده است «بل الزام المجهول مما لا یعلمه» مصداق این است «فهو مرفوع
فعلاً و إن کان ساقطاً فعلاً» این کلمه فعلاً به معنای همان فعلیت حکم باشد. پس یعنی از
حیث فعلیت مرفوع است اما از حیث ذاتش مرفوع نیست، ذاتش در واقع ثابت است که
آن انشاء باشد. از حیث فعلیت که مرتبه ثانیه هست مرفوع است، شارع برداشته.
مقدمات ثلاثه بود ایشان نتیجه گرفت. این تقریب اول.

تقریب دوم این است که این «فعلاً» به معنای ظاهراً هست. نه یکی از مراتب حکم، مرتبه
ثانیه حکم، فعلاً یعنی ظاهراً. یعنی این تکلیف در ظاهر در زمان شک به حسب ظاهر
مرفوع است ولی در واقع هم انشاء آن موجود است، هم فعلیتش موجود است، هیچی از
آن برداشته نشده، نه انشاء آن برداشته شده، نه فعلیت آن برداشته شده، نه فعلی هم
هست. اما در مرحله ظاهر برداشته شده. چرا می‌گوییم در مرحله ظاهر برداشته شده
چون اگر در طرف شک برداشته نشده بود و مولی اهتمام به آن داشت، احتیاط جعل
می‌کرد، و احتیاط می‌خواست باید می‌گفت. حالا که می‌گوید احتیاط لازم نیست بکنی،
عقابت هم نمی‌کنم هیچی پس معلوم می‌شود کأنّ نیست. ولو در واقع انشاء آن موجود

است، ولو فعلیت هم دارد، همه چیزها پابرجا است، فقط چیزی که هست که در معنای ظاهری من برداشتم به معنای این که یعنی ایجاب احتیاطی نکردم، مؤاخذه نمی‌کنم، مسؤولیتی در مقابل آن نداری. وقتی که شارع این مطلب را گفت همان مقدمات ثلاثه قهراً این جا هم علی هذا تقریب هم شکل می‌گیرد یعنی می‌گوییم این جا خود مقصود است نه تقدیری و چیزی در کار نیست، مرتبه فعلیت هم نیست که واقعاً در واقع مرحله فعلیت برداشته شده باشد. این نیست، می‌گوید همین حکم در مرحله ظاهر من برداشتم آن را.

سؤال: این‌ها تنجز است؟

جواب: نه در مرحله ظاهر وقتی برداشت نتیجه‌اش این است که متنجز نمی‌شود. نتیجه این رفع این است که تنجز پیدا نمی‌کند. وقتی تنجز پیدا نکرد پس قهراً عقوبتی هم نخواهد بود.

سؤال: در مرحله ظاهر برداشته...

جواب: به همین معنایی که گفتیم. در ظاهر برداشته یعنی همین. یعنی مثل این است که در ظاهر نیست، چون در مرحله شک آن چه خاصیت وجودش هست وجود ندارد. خاصیت وجودش این بود که احتیاط بکنی، خاصیت وجودش این بود که عقاب داشته باشد اگر ترک بکنی. این‌ها چون در مرحله ظاهر نیست پس می‌گوییم در واقع نیست. این تعبیر به لحاظ این است و الا در مرحله ظاهر برداشتن معنای دیگری برای آن نیست.

پس این هم تقریب دوم است که

سؤال:

جواب: ما اشکالی نکردیم. مگر قبلاً اشکال کردیم که حالا بیاید یا نیاید.

سؤال:

جواب: بله این إن قلت و قلت‌ها می‌آید دیگه.

این جا پس می‌گوییم برداشته شد. بعد هم آن حرف‌ها پیش می‌آید و آقای آخوند قال و قلت، جواب آن‌ها همه این جا می‌آید و جوابش هم هست. این تقریب ثانی است.

حالا قبل از این که به تقریب ثالث بپردازیم چون قوم معمولاً یا تقریب اول را کردند یعنی قوم اشتباه است بگویم... محقق اصفهانی تقریب اول را فرموده و آن جور استظهار فرموده و موافقی برای ایشان حالا ما ندیدیم پس حداقل این است که خیلی طرفدار ندارد ولی معمولاً همان معنای دوم و تقریب دوم را برداشت کردند از عبارت آقای آخوند.

حالا این جا بحث این است که از این دو تقریب کدام الفقه به عبارت آقای آخوند است و استظهار می‌شود از این دو تا و بحث بعدی هم این است که حالا این دو تقریب درست است یا درست نیست و وافی به مراد و مقصود هست یا نیست.

اما بحث اول:

واژه فعلاً معنای آن ظاهراً نیست، در لغت و عرف فعلاً برداشته شده به معنای ظاهراً خواهیم بگیریم با خود واژه خیلی سازگار نیست و از این جهت است که مرحوم محقق اصفهانی «فعلاً» را به معنای ظاهر خودش گرفتند و آن برداشت اول را فرمودند.

اما دو قرینه در کلام آقای آخوند ممکن است بگویم وجود دارد که مقصود ایشان خلاف ظاهر کلمه فعلاً هست و مقصودش از این فعلاً همان ظاهراً هست.

یک قرینه است که بعد که اشکال اول را مطرح می‌کنند ایشان می‌فرمایند: «لایقال لیست المؤاخذه من الآثار الشرعیة» چون آن جا نتیجه گرفتند در تقریب استدلال که مؤاخذه پس برداشته شد «فلا مؤاخذه علیه قطعاً» این استفاده‌ای بود و برداشت و استنتاجی بود که از تقریب کردیم. حالا می‌گوید «لایقال لیست المؤاخذه من الآثار الشرعیة کی ترتفع بارتفاع التکلیف المفعول ظاهراً» این اثر شرعی نیست تا به ارتفاع تکلیف مجهول ظاهراً برداشته بشود. اگر این فعلیت مقصودش بود حقیقش بود این جا هم بفرماید «بارتفاع التکلیف المجهول فعلاً» این که تبدیل کردند واژه را به ظاهراً دلالت می‌کند بر این که آن جا هم که فعلاً گفتند همین ظاهراً مقصودشان هست. به این قرینه ذیل که حالا چرا محقق اصفهانی به این توجه نفرمودند و آن فعلاً را... چون آن ظاهر است، این نص است. این کلمه ظاهراً که بعد ایشان فرموده نص است؛ ظاهراً. آن «فعلاً» ظهور دارد در آن معنای اصطلاحی فعلیت به آن معنا. به این نص دست از آن ظهور برمی‌داریم. دست پایین بگیریم این اظهر است، آن ظاهر است. این کلمه «ظاهراً» اظهر است در این که مراد برداشت ظاهری و ارتفاع ظاهری است، با این آن از ظهور قبلی دست برمی‌دارد.

قرینه دومی که ممکن است ادعا بشود در خود آن عبارت است «فهو مفرغ فعلاً و إن کان ثابتاً واقعاً» این فعلاً را در مقابل ثبوت قرار اگر بدهیم، ثبوت واقعی، در مقابل ثبوت واقعی می‌شود اثبات و ظاهر. به این قرینه هم کسی ممکن است بگوید که پس این معنای دوم اظهر است. این تقریب دوم اظهر است از عبارت کفایه و تقریبی که آقای اصفهانی رضوان الله علیه فرمودند.

حالا اگر تقریب اول مقصود باشد یا اگر آقای آخوند مقصودش حالا عبارت ایشان نباشد خودش تقریب، که کسی بگوید این جور ما از این روایت استفاده می‌کنیم و به این شکل می‌خواهیم تقریب کنیم، عبارت آقای آخوند را نگیریم. آن تقریب اول خودش تقریب درستی است و می‌شود اعتماد بر آن کرد یا نه؟ که «رفع ما لایعلمون» را بگویم یعنی رفع شده فعلیت حکمی که شما آن را نمی‌دانید. انشاء آن باقی است ولی فعلیتش واقعاً برطرف شده، در لوح واقع شارع فعلیت آن را برداشته.

این چند تا اشکال دارد؛ این بیان. اشکال اول فرمایش خود محقق اصفهانی قدس سره است. فرمایش آقای اصفهانی، لبّ آن این است که ارتفاع فعلیت در جایی که حکم نه وجداناً واصل شده باشد نه تعبداً؛ وجداناً آدم عالم به آن نیست، تعبداً هم خبر واحدی، اماره‌ای، چیزی دال بر آن نیست. در این صورتی که حکم واقعی در ستار است؛ نه علم وجدانی به آن داریم، نه علم تعبدی به آن داریم در این صورت اصلاً فعلیت منتفی است خود به خود عقلاً. بنابراین برداشتن آن دیگه یعنی چی؟ جعلی نبود که شارع آن را بردارد. در این صورت اصلاً فعلیت منتفی است عقلاً. «و لیست الفعلية امراً مجعولاً» که شارع بیاید آن را بردارد، نه تکویناً نیست.

حالا توضیح مطلب ایشان این است که وقتی که شارع در مقام جعل حکم برمی‌آید

نمی‌شود داعی نداشته باشد که، هیچ فعل اختیاری از هیچ فاعل مختاری بلا داع سر نمی‌زند. علل غایی لازم دارد. بنابراین وقتی که شارع می‌آید امر می‌فرماید تارّه داعی او بعث و زجر است؛ «إفعل» به داعی این که برانگیزاند مخاطب خودش را به طرف عمل، «لا تفعل» به داعی این است که او را منزجر کند از انجام آن عمل. تارّه هم داعی او چیه؟ ارشاد است. می‌خواهد ذهنش را متوجه یک مرشد الیه بکند. تارّه داعی تعجیل است «فأتوا بسورة من مثله» واقعاً نه می‌خواهد ارشاد بکند، نه می‌خواهد بعث بکند، داعی او این است که بفهماند که نمی‌توانید. گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن. این بستان بزن نه این که واقعاً یعنی می‌خواهد بگوید نمی‌توانی، همین ادعا داری می‌کنی.

و هم چنین معانی دیگری که گاهی داعی آن امتحان است. پس این افعالی که شارع سر می‌زند که من جمله همین انشائاتش باشد این حتماً به یک داعی باید باشد. کی این انشائات می‌شود مصداق آن داعی. یعنی کی این... مثلاً «افعل، صم»، «من شهد الشهر فلیصمه» کی این می‌شود بعث به سوی روزه گرفتن؟ تا وقتی ایصال به عبد نشود إما وجداناً و إما تعبداً این کار شارع می‌شود بعث؟ می‌شود تحریک؟ نه، وقتی مصداق بعث می‌شود، وقتی مصداق تحریک می‌شود که واصل بشود. مادامی که واصل نشده این اصلاً بعث نیست، بعث فعلیت پیدا نکرده، به وجود نیامده. بله قوه‌اش را دارد، استعدادش را دارد که این وصل بشود بعث ولی تا نرسیده بعث نیست مثل نطفه می‌ماند، مثل بذر می‌ماند. این بذر تا کاشته نشود، آب نخورد، مدتی از آن نگذرد درخت نمی‌شود، گیاه نمی‌شود. الان گیاه نیست این قوه گیاه شدن را دارد، این «صل» که مولی جعل فرموده، وحی هم فرموده، همه کارهایش شده تا به عبد نرسد چی؟ این باعث است؟ این بعث است؟ بعث نیست. وقتی رسید آن وقت اگر آن آدم... به شرطی که آن آدم هم آدمی باشد که ینبعث، این بعث درست می‌شود. و الا اگر آن هم آدم عاصی باشد بنابر عدم.... بعث هم درست نیست.

سؤال: در ضمن وجوب احتیاط که می‌توانست این کار را بکند.

جواب: چه کار بکند؟

سؤال: که بعث را بیاورد.

جواب: حالا اصلاً حرف توضیح داده نشده که شما اشکال می‌فرمایید. بگذارید حرفش تمام بشود، قائل استیفاء غرض بکند از کلامش بعد حملات حیدریه و سروش.

پس تا این جا فرمایش ایشان معلوم بشود. پس بنابراین تا واصل نشود اصلاً فعلیت محقق نمی‌شود تکویناً. نمی‌توانیم بگوییم «أرشدنی» این ارشاد است این امر. تا به من نرسیده، من اطلاعی از آن ندارم لا علماً و لاعلمیاً درست است بگوییم «أرشدنی»؟ می‌شود گفت این ارشاد است؟ ارشاد، فعلیت الارشاد، به وجود آمدن ارشاد نه قوه الارشاد.

سؤال: کسی که تشریع محتمل را هم می‌گوید که باعثیت دارد مثل شهید صدر، می‌گوید وصول علم و علمی لازم نیست، وصول احتمالی هم کافی است. تکلیف اگر اصول احتمالی هم بشود باعثیت دارد.

جواب: خیلی حالا شما....

سؤال:

جواب: اولاً این‌ها که قائل به برائت عقلیه هستند و آن مسلک را قبول ندارند بنابراین روی این مسلک که تمام است یعنی این فرمایش ما وارد نمی‌شود. ثانیاً این ممکن است بگوئیم ربطی به آن مینا ندارد، در آن جا چون احتمال بعث می‌دهیم. ایشان می‌گویند که... احتمال بعث می‌دهیم یعنی چی؟ یعنی آن‌ها ممکن است این جوری بگویند: یعنی بعثی که ممکن است... چیزی که ممکن است بعث باشد حق مولویت را دارد. اما این عرفاً... ما کاری به عقل هم نداریم. به حسب لغت، به حسب عرف کی این بعث است؟ کی این زجر است؟ وقتی برسد. تا نرسد هیچ کدام از این‌ها نیست. حالا طبق این نظر ایشان چی می‌فرمایند؟ ایشان می‌فرمایند این که شارع بیايد بگوید من فعلیت را برداشتم، کی دارد می‌گوید برداشتم؟ وقتی لایعلمون است دیگه. لایعلمون یعنی نمی‌دانید وجداناً و نه تعبداً. وقتی من نه وجداناً می‌دانم، نه تعبداً نمی‌دانم خودش فعلیت ندارد، چی را برمی‌دارد. فعلیتی وجود ندارد تا شما بخواهید بردارید و مجعول نیست تا شارع رفع کند. این فعلیت اگر اسباب آن وجود داشته یعنی واصل بشود فعلی است، نباشد نیست. و در این جا این بود. پس این که آقای آخوند فرموده است رفع فعلیت می‌کند این فرمایش ایشان تمام نیست چون این اصلاً مجعول نیست تا بخواهد بردارد. این به یک بیان، یا نیست، وقتی نیست چی را برمی‌داریم؟ خودش نیست، سالبه به انتفاء موضوع است چی را می‌خواهید بردارید. این فرمایش آقای اصفهانی قدس سره. این اشکال وارد هست یا وارد نیست که ایشان فرمودند؟

عرض می‌کنم به این که در این که فعلیتی که آقای آخوند می‌فرماید چی مقصود است، مرتبه اول انشاء است، مرتبه دوم فعلیت است، مرتبه سوم

ببخشید مرتبه اول اقتضاء است، مرتبه دوم انشاء است، مرتبه سوم فعلیت است، چهارم تنجز است. دو جور تفسیر دارد کلام آقای آخوند و از عباراتش هم دو جور ممکن است استفاده بشود؛ یکی همین که ایشان فهمیدند و آن این است که مرحله اقتضاء یعنی فقط مصالح و مفاسد. مرحله دوم این است که می‌آید انشاء می‌کند به یک داعی؛ به داعی بعث، به داعی زجر. مرحله سوم این است که حالا این رشد پیدا می‌کند، در طریق این واصل می‌شود که کم‌کم واصل بشود، چه بشود. آن که به داعی انشاء بود حالا بشود... انشایی که به داعی بعث بود حالا بشود بعث فعلی، بشود زجر فعلی. حالا وقتی شد بعث فعلی و زجر فعلی حالا بشود تنجز پیدا بکند، منجز بشود.

سؤال: مرحله چهارم چی؟

جواب: مرحله چهارم همان تنجز است، پس بنابراین این فهم مرحوم محقق اصفهانی از مرتبه سوم این است که همان که به داعی خاصی بوده مرحله سوم این است که مصداق آن داعی بشود، یعنی بعث بشود که بشود گفت آهان این بعث است، الان دارد تحریک می‌کند، دارد بعث می‌کند، دارد برمی‌انگیزاند یا دارد منع می‌کند، می‌کند. این یک معنا است.

این معنا اگر بگیریم بله اشکالش همین است که وقتی واصل نشود... طبق نظر ایشان وقتی وصول نباشد لا وجداناً و لا تعبداً خود به خود فعلیت این نیست که شارع بگوید من برداشتم. اما یک معنای دیگری برای کلام آقای آخوند این است که مقصود از مرتبه سوم این است که خود شارع اراده دارد یا ندارد. یعنی یک وقت کالبد حکم را فقط بعث کرده،

روح ندارد. الان اراده این که با آن یعنی داعی فعلی ندارد. آن قبلی این است که یک داعی واقعی دارد، این نرسیده تا مصداق آن داعی بشود. یک معنای دیگر این است که اصلاً داعی بعث فعلاً با این ندارد بلکه می‌خواهد چیزی را درست کند که بعداً می‌خواهد اراده بعث بکند با آن. مثلاً مثالی که خود آقای آخوند زدند در بعضی کلمات‌شان، فرموده که مثل همین حکم حدید. مثل از خود آقای آخوند است. الان این جعل شده، انشاء شده، وحی هم شده، به پیامبر(ص) وحی شده. اما این الان به داعی بعث نیست بلکه خواسته چیزی را وحی کرده باشد تا بعداً اراده کند. آن زمان، الان فقط یک... فلذا امثال هم ندارد کسی اصلاً الان احتیاط هم بخواهد بکند وجهی ندارد. چرا؟ چون اصلاً اراده ندارد. منتها چون می‌بیند وحی می‌خواهد قطع بشود، دیگه بعد جبرئیل بنا نیست بیاید و بیاورد گفت دست این‌ها باشد ما اراده می‌کنیم. آن موقع اراده می‌کنیم.

مثل وجوب فعلی واجب استقبالی می‌ماند. الان این انشاءش را می‌کند، این صیغه‌اش را اجرا می‌کند برای چی؟ برای این که آن موقع اراده بکند. اگر این معنای فرمایش آقای آخوند باشد و این مرحله سوم که مرحله فعلیت است یعنی مرحله‌ای که پشتوانه اراده دارد این پشتوانه را دارد. اگر این را گفتیم چه اشکالی دارد برطرف بکنیم. می‌گوید آقا آن را که نمی‌دانی نه علماً و نه علمياً نمی‌دانی من اراده ندارم، فقط کالبد حکم است. انشاء هست اما من اراده‌ای طبق آن ندارم. این دیگه مجعول نیست، غیر مجعول نیست که بگویم منتفی است عقلاً که شارع حالا چی را بردارد. این دست خود شارع است که در ظرف جهل او اراده داشته باشد یا اراده نداشته باشد. بله آن معنای آقای اصفهانی درست است، آن تا واصل نشود تکویناً بعث محقق نمی‌شود، زجر محقق نمی‌شود، ارشاد محقق نمی‌شود و هکذا. نشد پس معنا ندارد بگویم شارع دارد برمی‌دارد. اما طبق این معنا که از بعضی کلمات آقایان استفاده می‌شود و فی سالف ازمان هم ما از اساتید این جور؛ همین تفسیر را می‌شنیدیم راجع به تفسیر کلام آقای آخوند که این جور تفسیر می‌کردند و اگر این جور تفسیر آن باشد پس بنابراین این اشکال به آقای آخوند قدس سره وارد نیست.

سؤال:

جواب: از کجا می‌داند، اگر نمی‌گفت ما نمی‌دانستیم اراده ندارد.

سؤال:

جواب: چه می‌دانم دارد یا ندارد.

سؤال:

جواب: تا نگوید که نمی‌دانم، حالا گفته حالا می‌فهمم. اگر نگفته بود رفع ما لایعلمون که من نمی‌دانستم اراده ندارد در ظرف جهل. با گفتن او دارم می‌فهمم، با بیان او دارم می‌فهمم این را ولی به خلاف آن قبلی، آن قبلی می‌دانم که نرسیده. چون باید فحص بکنم، می‌بینم علم که ندارم، فحص هم که کردم دیدم اماره‌ای چیزی بر آن دلالت ندارد پس آن جا احتیاج به شارع گفتن نیست، می‌فهمم این بعث نیست، می‌فهمم فعلیت ندارد، آن جا این چنینی است. ولی این جا این چنینی نیست.

حالا برای این که مشرف بشویم به این تشیع ان شاء الله تتمه کلام، گرچه دیگه وقت هم تمام شده.

وصلی اللہ علی محمد وآل محمد.